

هم جمهوریخواه و هم سلطنت طلب

ذو حیاتین سیاسی

« از فضیلتِ مخنث بودن »

اندیشه « تنازع بقای داروین » مارا به این پندار میکشاند که جانورانی که بهتر میجنگند و درنبرد ها، زور آزمائی بیشتر میکنند ، بیشتر و بهتر نیز باقی میمانند . ولی ، این « حیوانات محتاط » هستند که بهتر و بیشتر باقی میمانند . در هر صورت ، این انسانهای محتاط هستند که شانس بقا و موفقیت بیشتر دارند . این انسانهای محتاط ، از مقوله « ذو حیاتین » هستند . هم زیر آب و با تری ، میتوانند زندگی کنند و هم روی خاک و و با خشکی . اینگونه انسانها ، همیشه میان دو صف میایستند که اگر یکی زودتر به با جه برسد ، آنها با نیم گام و با اندکی کج و راست شدن ، تغییر صف بدهند . مثلاً امروزه ، اینها طوری میایستند که بتوانند ، هم در صف جمهوریخواهان و هم در صف سلطنت طلبان ، باشند . آنها بشیوه ای جمهوریخواهند که سلطنت طلب هم هستند و بشیوه ای سلطنت طلب هستند که جمهوریخواه هم هستند . در جامعه ای که الهیات زرتشتی چیره بود ، فقط میشد ، یا در صف اهریمن ایستاد ، یا در صف اهورا مزدا . سپس که « الله » به ایران آمد ، چون « الله » از دید ایرانی ، ترکیب اهورامزدا و اهریمن باهم بود ، این « هنر در دو صف بودن در یک زمان » ، جزو تقوا و فضیلت ایرانیها شد . هم میتوانست جزو این صف ، هم جزو آن صف باشد . ولی این « فضیلت هم این و هم آن بودن » ، به آسانی تبدیل به صفت « هیچکدام از دوتا بودن » میکشد . انسان ، از این پس ، نه نر است نه ماده ، نه سلطنت طلب است و نه جمهوریخواه ، نه ملی است و نه مذهبی ، نه کافر است نه موعمن او فقط عاشق موفقیت و سلطه و لذت خود است . او دلبستگی به هیچکدام از آن دو ندارد ، فقط در صدد آنست که زود بو ببرد و حدس بزند ، که کدامیک ، زودتر به قدرت میتواند برسد ، و راه دستیابی به مقام و سود و لذت را باز میکند ، تا به او پیوندد . اوست که هم میتواند در یک آن ، سلطنت طلب یا جمهوریخواه بشود . وگرنه ، به جامعه ، نمایاندیشد که آیا کدام ضامن بقای حاکمیت ملت و سعادت ملت در آزادی و داد است . البته این را « حکمت و مصلحت » میگویند . اینست که چنین موجوداتی میتوانند بوقلمون صفت ، فوری رنگ عوض کنند . البته راه

دیگر حل مسئله ، برای « ایرانی اسلام زده » ، اینست که طبق پیشنهاد شاعر بلند آوازه ، خود شاهزاده ، هم نامزد شاه بودن و هم نخستین نامزد جمهوری (موروثی !) در ایران بشود . بدینسان هم ، جمهوریخواهان نوحیاتین ، و هم سلطنت طلبانی که خودشان مشروطه را در زمان قدرتمداریشان ، کفن و دفن کردند ، در پایان کوشش خود ، به هدف عالی خود میرسند ! این گونه ترکیبات شاعرانه در گستره حقوق و حکومت ، در ایران ، پیشینه خود را دارد . چنانچه هم قانون اساسی مشروطه ، و هم قانون اساسی حکومت اسلامی ، هر دو ، هم در برگیرنده حاکمیت الهی ، و هم در برگیرنده حاکمیت ملی بودند و میباشند . در منطق دقیق فلسفه حقوق ، این غیر ممکنست ، ولی ذوق شاعرانه ایرانی ، این دو ضد را چنان باهم میآمیزد که پای چوبین منطق حقوق ، از درک آن فرو میماند . شعرای عارف ما ، از این هنر والای « مخنت بودن » می نالیدند ، و کوبه کوبه شهر به شهر ، دنبال « مرد تمام » میگشتند . و این « مخنت بودن » را ، ناتمام بودن انسان ، یا « نیمه بودن انسان » میدانستند . اینها نمیدانستند که از روزی که موبدان زرتشتی ، جمشید را به دونیمه کرده اند ، انسان ایرانی نیز ، « نیمه انسان » شده است . از آنجا که عرفا ، چنین اشخاص تمامی را در اجتماع ، بندرت می یافتند ، دست دزدی را بر سر دار میبوسیدند . چون حداقل در این اجتماع ، توانسته اند یکی را بیابند که در دزدی ، مردم تمامست . این شوق برای یافتن مرد تمام ، بدانجا کشیده میشد که مرد تمام را بیشتر میان جنایتکاران و خونخواران و قصابها و قساوتمندان می یافتند . چنین مردانی ، ایرانیان را افسون و سحر میکردند ، چون در قساوت و جنایت و فساد مالی و ... تمام بودند . مردم ، در هنر دیگری ، « هنرمند تمامی » نمی یافتند . همین عرفا که چنان عاشق مرد تمام بودند ، همیشه از هنر « گاه موعمن و گاه کافر بودن ، گاه این و گاه آن بودن » سخن میسرودند و از این هنر بسیار لذت میردند ، و نمیدانستند که این هنر ، همان « مخنت بودن » است که می نکوهند . آنها از سوئی ، مرد تمام را کوی به کوی میجستند ، و از سوی دیگر ، خویشتن ، « مرد گهگاهی » بودند . اینست که همه مردم ایران ، کم کم به فلسفه « آرینه » گرویدند . فلسفه آرینه ، فلسفه « آری + نه » است . با این فلسفه است که انسان ، دردش ، آری میانیدشد ولی بر زبانش ، نه میگوید . با این فلسفه است که انسان ، در اندیشه ، نه میانیدشد ولی در عمل ، آری میگوید . با این فلسفه است که به هر چیزی ، هم آری و هم نه میگوید . بدینسان جمهوریخواهانِ دونبشه نیز پیدایش می یابند . این « دونبش بودن » ، بذر چند نبش بودنست . آدمهای چند نبش هستند که در این سر زمین ، به برترین مقامات میرسند . هم مشاور شاهند و هم دست راست خمینی ، و هم پیشتاز جمهوریخواهی . این فضیلت ، هنر زیستن در جامعه اسلامیست . « راستی » که روزگاری ویژگی عادی ایرانی بود ، اکنون جای خود را به « حکمت و مصلحت و فلسفه آرینه و چند نبشی بودن » داده است . بیچاره سعدی ، هنوز ، « دروغ مصلحت آمیز » را میشناخت و میستود . امروزه ، کسیکه اهل مصلحت و حکمت و « آرینه » است ، حقیقتی نمیشناسد که در مصلحت ، دروغ بشود . او هرچه به مصلحت روز گفت ، حقیقت میداند . او آلترناتیو راستی و دروغ ، ملی و مذهبی ، حاکمیت ملت و حاکمیت الله ، جمهوری و سلطنت .. را نمیشناسد

البته راست گفتن و راست بودن ، بی مصلحت و بی حکمت بودن ، جرئت برای تحمل درد کشیدن میخواید . این اهل مصلحت و حکمت و فلسفه « آینه » ، که آدمهای « بیدرد » هستند ، چنین مسئله ای ندارند . آنها اساسا دیگر «از درد بردن، از نگریستن درد مردم » خرفت شده اند . اینست که این بیدردان ، جرئت تحمل درد کشیدن را به جوانان و دانشجویان مبارز وا میگذارند . اگر این جوانان ، آرمانی دارند ، پس وظیفه اشان هست که جرئت تحمل درد را هم داشته باشند . این مخنثان بیدرد ، سعادت خود را در رسیدن به قدرت میدانند ، از هر راهی که بشود . چه از راه سلطنت طلبی ، چه از راه جمهوریخواهی ! این احساس رسیدن به قدرتست که میتواند آنها را سعادتمند کند . اینست که باید مرد محتاط بود ، اهل مصلحت و حکمت بود ، و دید که چه گروهی ، احتمال دست یافتن به قدرت دارد . باید میان دو صف ایستاد . اصل مطلب ، خواستن جمهوری نیست ، بلکه اصل مطلب ، دست یافتن به قدرت و مقام و سود خود است . وقتی او با رسیدن به قدرت ، احساس سعادت کرد ، چه اهمیتی دارد که آن جوان غیر محتاط و بی حکمت ! خود را برای جمهوریخواهی به خطر بیاندازد ! این مردان حکمت ، مخنث و بیدردند . البته جوانان مبارز ایران میدانند ، کسانی که ادعائی بر لب دارند یا زیر ورقه ای امضاء میکنند ، با این ادعا و امضاء ، هنوز پایداری خود را در این ادعا ، تضمین نکرده اند . اینها فرهنگ ایران را نمیشناسند که سخن انسان ، انسان را پای بند میسازد . حتا اهریمن ایرانی ، وقتی سخنی گفت ، به آن سخن ، وفادار میماند ، با آنکه اهریمن ، میداند که با پایدار ماندن بر سر آن سخن ، سرانجام ، نیست خواهد شد . اهریمن ایرانی هم ، فلسفه آینه را نمیشناسد . اهریمن ایرانی هم از چند نبش بودن ، از میان دو صف ایستادن ، اکراه و نفرت دارد . اهریمن ایرانی شدن هم ، کار این ذو حیاتین سیاسی نیست . کسیکه وجدان ایرانی دارد ، نمیتواند ذو حیاتین باشد . ولی برای زندگی کردن در جهان اسلامی ، ایرانیان ، ذو حیاتین و مخنث شده اند . اینست که هم این بودن و هم آن بودن ، و نه این بودن و نه آن بودن ، شعار اصلی سیاست شده است . ولی برای پیروزی فرهنگ ایران ، باید از نو ، سیاوش شد . در فرهنگ ایران ، یک مصدق شکست خورده ، بیش از یک لشگر سیاستمداران ذو حیاتین میارزد که پیروز و موفق شوند . با آنهاست که ذو حیاتین بودن ، مخنث بودن ، فلسفه آینه ، استوار میماند که بزرگترین فاجعه سرنوشت ایرانست .

همه مقامات حکومتی

باید زمان به زمان، از خرد هلت، از نو برگزیده شوند